



گفتمان مشروطیت و تاثیر آن بر روابط خارجی ایران (۱۲۹۹ - ۱۲۸۵)

حمیدرضا سعیدی نژاد*

زینب ویسی**

چکیده

بایگانی‌ها، احکام و پرونده‌های گفتمان مشروطیت نشان می‌دهد که دال مرکزی در این گفتمان عبارت بود از «استبداد» و دال‌های مسلط دیگر حول این دال مرکزی، همه مسائل مربوط به امور داخلی ایران از جمله عدالت، حقوق رعیت (شهروندی)؛ و قانون بودند. این گفتمان دو پیامد پیش‌بینی نشده در بعد روابط خارجی ایران داشت: اول این‌که پیروزی انقلاب مشروطه در ایران در عمل موجب تضعیف حکومت مرکزی و در نتیجه گسترش و تقویت حکومت‌های محلی در ایران گردید، و دوم گفتمان مشروطیت حول محور دال‌های مربوط به امور داخلی بود و در خصوص سیاست خارجی و نوع روابط با قدرتهای بزرگ، دانش و آگاهی خاصی تولید نکرد. نهایتاً مجموعه عوامل زمینه و شرایط برای بسط بیشتر سلطه قدرت‌های خارجی در ایران را فراهم آورد.

کلید واژه‌ها

گفتمان، استبداد، عدالت، قانون، روابط خارجی، قدرت‌های بزرگ

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه

** . دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه

مقدمه

سؤالات اصلی این مقاله آن است که دال‌های مسلط ودال مرکزی در گفتمان مشروطیت چه دال‌هایی بودند؟ و چه تاثیری برحوزه روابط خارجی ایران گذاشتند؟ برای رسیدن به پاسخ، ابتدا با استفاده از آموزه‌های نظریه گفتمان و تحلیل گفتمانی به سراغ ریشه‌ها، بایگانی‌ها، احکام، پرونده‌ها و اسناد و آثاری خواهیم رفت که این پژوهش را به دال‌های اصلی گفتمان مشروطیت هدایت نماید. اما قبل از آن لازم است ابتدا توضیح مختصری در باب نظریه گفتمان ارائه گردد. در قسمت دوم مقاله به بازتاب و انعکاس این گفتمان در بعد روابط خارجی ایران خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری:

تحلیل توسط میشل فوکو - در آثار دیرینه‌شناسی دهه ۱۹۶۰ از حصار تنگ زبان‌شناسی بیرون آمد و حوزه‌های اجتماعی و سیاسی را در بر گرفت و در دهه ۱۹۸۰ به‌ویژه توسط لاکلا و موف گسترش بیشتری یافت^(۱) به‌طوری‌که امروزه در تحلیل پدیده‌ها و تحولات سیاسی اجتماعی بسیار کاربرد دارد. تحلیل گفتمان ابتدا توسط زلیک هریس - زبان‌شناس انگلیسی - در ۱۹۵۲ مطرح شد^(۲) اما این شیوه تحلیل گفتمان ارتباط تنگاتنگی با اندیشه‌های پدیدارشناسی، زبان‌شناسی و هرمنوتیک و پساساختارگرایی دارد. به‌طوری‌که محور مشترک همه این اندیشه‌ها «چگونگی شکل‌گیری آگاهی و معنا و تاثیر آن بر کنش‌های انسانی و ساختارهای اجتماعی» می‌باشد. اما به‌طور اخص گفتمان عبارت است از بررسی معانی بین ذهنی و ساخت‌های معانی نسبتاً فراگیری که کنش‌گر هویت و کنش خود را از آن اخذ می‌نماید. فوکو در آثار مربوط به دوره دیرینه‌شناسی خود، با نقد فرضیه «تداوم تاریخ» دانش و آگاهی را محصول اپیستمه (Episteme) یا سامان دانایی می‌داند که در هر مقطع تاریخی خاص به شکلی خاص به‌وجود می‌آید. به تعبیر فوکو، نظام کلی معرفت در هر دوره‌ای مجموعه‌ای ساخت‌مند و تاریخ‌مند است که به امور و اشیاء معنا می‌بخشد. فوکو در دیرینه‌شناسی خود در پی کشف ناخودآگاه معرفت است. دیرینه‌شناسی از نگاه فوکو به تعبیری مطالعه بایگانی‌هاست «و بایگانی‌ها نظام حاکم بر شیوه‌های سخن گفتن و اندیشیدن در دوره‌های تاریخی خاص‌اند.»^(۳) فوکو با تکیه بر اصل گسست هر دوره دانش از ادوار پیشین مدعی است که هر عصری ویژگی‌های خود را دارد، برای همین او برای بیان دوره‌های تاریخی از نظر گفتمان و دانایی از واژه اپیستمه (یا انگاره و سامان دانایی) سود می‌جوید. از نظر او اپیستمه عبارت است از مجموعه روابطی که در یک عصر خاص وحدت بخش کنش‌های گفتمانی است، این کنش‌ها،

پدیدآورنده نظام‌های معرفتی است.^(۴) پس اپیستمه از منظر فوکو مجموعه‌ای از مناسبات حاکم بر یک دوره تاریخی خاص است که دانش، آگاهی و معرفت از دل آن بیرون می‌آید و دیرینه‌شناس، اپیستمه هر دوران را در وهله اول به یاری اسناد و داده‌هایی که زاده آن دوران هستند درک می‌کند.^(۵) فوکو می‌گوید که در عصر رنساس میان واژه‌ها و امور (اشیاء) انگاره همسانی و مشابهت حاکم بود در حالی که با تغییر گفتمان در عصر کلاسیک (۱۸۰۰-۱۶۵۰) اپیستمه بازنمایی ظهور کرد، و اپیستمه در گفتمان مدرن (۱۹۵۰-۱۸۰۰) عبارت بود از جدایی مطلق میان واژه‌ها و اشیاء و امور.^(۶) در دوران مدرن واژه‌ها، دیگر نه سمبل اشیاء و نه نشانه و بازتاب و نماینگر اشیاء، بلکه تنها بازتاب سوژه به خودش است. به عبارتی در گفتمان مدرن بود که انسان به‌عنوان سوژه خود مختار و خود سامان پدیدار شد و از ۱۹۵۰ به بعد (گفتمان پسامدرنیسم یا پساساختارگرایی)، واژگان نه سمبل اشیاء و بازنمایی اشیاء نه بازنمایی سوژه بلکه تنها بازنمایی خود واژه‌ها هستند.

فوکو با دیرینه‌شناسی احکام و نشانه‌ها در گفتمان‌های مختلف نشان داد که همه دانش و آگاهی انسان در چارچوب گفتمان شکل می‌گیرد، و حتی سوژه انسانی نیز - بر خلاف تصور دانش مدرن - خود محصول گفتمان است. فوکو با نشان دادن این که خود عقل، محصول و بر آمده از دانش مدرن است، به جنگ «تعبیر جهان‌شمول همیشگی و جاودانه از این واژه بر می‌خیزد و عقل و عاقل، خرد و خردمند و را یک‌جا به چالش فرا می‌خواند»^(۷) بنابراین به تعبیر فوکو نظام دلالتی و گفتمان یک دوره را در مورد عصر دیگر نمی‌توان به‌کار گرفت. چرا که نظام نشانه‌شناسی و دلالت‌های حاکم بر هر دوره با دوره‌های دیگر تفاوت اساسی دارد. لاکلا و موف با بسط و گسترش نظریات فوکو بستر مناسب‌تری برای تحلیل سیاسی اجتماعی فراهم آوردند، آن‌ها به تأثیر از آراء سوسور با ارائه «نظام رابطه‌ای گفتمان» نشان دادند که نشانه‌ها و کلمات معنای خود را - همانند مهره‌های شطرنج - نه به‌واسطه ارجاع به جهان خارج بلکه از طریق رابطه‌ای که بین یکدیگر در درون نظام زبانی برقرار می‌کنند بدست می‌آورند.^(۸) بنابراین از منظر لاکلا و موف، معنای اجتماعی کلمات، کلام‌ها، کنش و نمادها همگی در ارتباط با زمینه کلی که آن‌ها جزئی از آن هستند درک می‌شوند، هر معنا در ارتباط با رفتار کلی که در حال وقوع است و هر رفتار در ارتباط با یک گفتمان خاص فهمیده می‌شوند. به‌عنوان مثال کشیدن یک خط روی یک برگه کاغذ و قرار دادن آن درون یک صندوق (عمل رأی دادن در انتخابات) تنها در درون نظامی متشکل از قواعد، رویه‌ها و نهادهایی که ما آن را لیبرال دموکراسی می‌نامیم معنای یابد.^(۹) لاکلا و موف بر خلاف سوسور با اختیاری خواندن رابطه میان دال و مدلول امکان سیال بودن مدلول‌ها و در نتیجه تحول و تغییر دائمی در گفتمان‌ها را فراهم

نمودند.^(۱۰) از نظر لاکلا و موف گفتمان‌ها معمولاً حول یک نقطه مرکزی (nodal point) یا دال مرکزی مفصل‌بندی (Articulation) می‌شوند. نقطه مرکزی، نشانه برجسته‌ای است که نشانه‌های دیگر در کنار آن تنظیم شده و سامان می‌یابند به‌عنوان مثال نقطه مرکزی گفتمان سیاسی مشروطیت «استبداد» بود. تثبیت شدن معنای یک نشانه در درون یک گفتمان از طریق برجسته کردن معنای دلخواه و به حاشیه راندن یا طرد کردن معنای اجتماعی دیگر آن دال صورت می‌گیرد. به‌عنوان مثال در گفتمان سیاسی مشروطیت مدلولی که از دال «پادشاه خوب یا دولت مطلوب» ارائه می‌شود عبارت است از «پادشاه عدالت‌خواه و عدالت‌محور و رعیت پرور». در حالی که از همان دال (پادشاه خوب یا دولت مطلوب) در گفتمان دیگری ممکن است مدلول «پادشاه مقتدر و مستقل و ملی‌گرا و حافظ حاکمیت و تمامیت ارضی کشور در مقابل دست‌اندازی دول اجنبی» برداشت شود.

لاکلا و موف معنای اجتماعی نشانه‌ها را که از گفتمان طرد می‌شوند «حوزه گفتمانی» (field of discursive) می‌نامد.^(۱۱) به‌عنوان مثال در گفتمان مشروطیت مدلول اول جذب شده و مدلول دوم به حاشیه رانده می‌شود پس مدلول دوم در «حوزه گفتمانی» قرار می‌گیرد. بنابراین در یک گفتمان تلاش می‌شود حوزه گفتمانی به‌سمت معنای دل‌خواه سوق یابد و از نشانه‌های مبهم و با ویژگی چندگانگی معنا در «حوزه گفتمانی» معنای مورد نظر خود تثبیت شود. لذا حوزه گفتمانی عملاً باعث سیال بودن گفتمان‌ها می‌شود. به نحوی که آن‌ها هیچ‌کدام برای مدت طولانی ایستا و بدون تغییر نخواهند بود کما این‌که گفتمان مشروطیت نیز در سال‌های بعدی به گفتمان استقلال‌طلبی تبدیل شد.

لاکلا و موف هم‌چنین، مفهوم دال هژمونیک را مطرح می‌کنند از منظر آنان زمانی که در خصوص مدلول یا معنای یک دال در جامعه اجماع به‌وجود آید آن دال به دال هژمونیک تبدیل می‌شود. در قدم بعد، زمانی که دال‌های اصلی یک گفتمان به دال‌های هژمونیک تبدیل شوند، آن گفتمان به گفتمان هژمونیک تبدیل می‌شود، در این حالت آن گفتمان توانسته است به‌میزان بالایی پذیرش افکار عمومی را بدست آورد. در چنین وضعی گفتمان هژمونیک به‌طور هر چند موقت معانی و مدلول‌های خاصی را در سطح وسیع تثبیت می‌نماید و احتمالاً این گفتمان خواهد توانست تولید معنا و شناخت و دانش کرده و یا به‌عمل و کردار سیاسی خاص منجر شود.

به‌عنوان مثال در گفتمان مشروطی‌تدال «دفع استبداد» به دال هژمونیک تبدیل گردید و به‌تدریج با هژمونیک شدن سایر دال‌های اصلی این گفتمان، نظیر عدالت‌خانه، قانون و ...، گفتمان مشروطیت به گفتمان هژمونیک در زمان مظفرالدین‌شاه تبدیل گردید که از بطن این

گفتمان هم دانش خاص (دموکراسی، پارلمان، قانون اساسی و ...) تولید گردید و هم کردار و عمل سیاسی خاص (امضای مشروطه توسط مظفرالدین شاه و ...) به وجود آمد. از منظر لاکلا و موف همچو فوکو همه امور گفتمانی است و در چارچوب گفتمان معنا می‌یابد. انسان، اجتماع و جهان به‌طور کلی ذاتاً بی‌شکل و بی‌معنی هستند و به‌وسیله گفتمان‌های مسلط در هر دورانی معنا و شکل خاصی می‌یابند. واقعیت غیر گفتمانی و یا ما قبل گفتمانی وجود ندارد هر آنچه هست تنها گفتمان است. لذا در قالب این چارچوب نظری به بررسی بایگانی و احکام و اسناد مربوط به گفتار مشروطیت می‌پردازیم و تلاش خواهیم نمود دال‌های اصلی و دال هژمونیک این گفتمان را استخراج نمائیم.

دال‌های مسلط در گفتمان مشروطیت:

محور گفتمان مشروطیت، عدالت‌خانه، قانون، مقابله با استبداد شاهی، آزادی و کسب حداقلی از آن چیزی بود که ما امروزه آن‌را به‌نام حکومت دموکراسی و حقوق بشر می‌شناسیم. گرچه در گفتمان مشروطیت، مطالبات دیگری نیز بود؛ رفع فقر و تهیدستی مردم، گرسنگی و قحطی، چیزی که در دوران قاجار تا انقلاب مشروطه به کرات اتفاق افتاده بود. به‌همین خاطر گرانی برخی کالاها به‌ویژه قند در آستانه انقلاب مشروطه - که خود متأثر از شورش ۱۹۰۵ روسیه بود - نارضایتی مردم را بیشتر دامن‌زد آن چیزی که بیشتر، مردم را جریحه‌دار نمود تنبیه ناعادلانه تعدادی از تاجران و بازاریان به‌ویژه - حاج سیدهاشم - توسط علاءالدوله حاکم مستبد تهران بود.^(۱۲) مجازاتی که مردم و بازاریان آن‌را ناعادلانه و غیرقانونی تلقی می‌نمودند. اما هدف انقلاب مشروطه و محور گفتمان مشروطه خواهان‌گرانی کالا و قحطی و کمبود ارزاق عمومی نبود چرا که در این صورت مشروطه خواهان و تحصن کنندگان انقلاب مشروطه به‌جای تأسیس عدالت‌خانه و قانون، باید ارزانی و فراوانی ارزاق عمومی را طلب می‌کردند.

محور گفتمان مشروطه، مبارزه با استعمار و نفوذ اجانب نیز نبود، گرچه جامعه از اعطای امتیازات خارجی توسط حکام ایرانی ناراضی بود امتیازات فراوانی که به تناوب تا قبل از انقلاب مشروطه اکثراً توسط ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه به دو قدرت روس و انگلیس داده شده بود در بدبینی مردم از حکام قاجار و سلب مشروعیت آن‌ها بی‌تأثیر نبود ولی با این حال محور گفتمان مشروطه خواهی مبارزه با نفوذ قدرتهای خارجی نبود چه در این صورت شعار مشروطه خواهان «یا مرگ یا عدالت‌خانه» نبود بلکه «یا مرگ یا استقلال» بود و البته در این صورت تحصن کنندگان نباید در سفارت انگلستان به بست می‌نشستند. هم‌چنین درخواست‌ها برای ترقی و پیشرفت صنعتی همانند اروپا باز از جمله ریشه‌های انقلاب مشروطه

بود که متأثر از افزایش سطح روابط ایران با اروپا بود، اما با همه این‌ها آن چیزی که محور درخواست‌های مشروطه خواهان را شکل می‌داد کاهش اختیارات مطلقه پادشاه و تثبیت و استقرار حدآقلی از حقوق انسانی برای شهروندان بود. تأسیس عدالت‌خانه مقام پادشاه را از جایگاه دست نیافتنی ظل الهی پائین آورد و در مقابل سپر محافظی بنام قانون برای مردم و شهروندان بی‌دفاع در مقابل ظلم و جور و اراده مطلق شاه‌نشین ایجاد نمود بنابراین ریشه اصلی گفتمان مشروطیت علاج استبداد و ظلم و ستم شاهی و شرط و شروط و قید و بند گذاشتن بر دست و پای پادشاهان مستبد قاجار بود. دال‌های مسلط در گفتمان مشروطیت در واقع نه «ارزاق عمومی» و نه «نان» نه «استقلال و قطع نفوذ اجانب» «نه توسعه صنعتی به سبک اروپا» و ... بلکه «استبداد، قانون، عدالت‌خانه و در یک کلام حکومت مشروطه» بود.

این گفتمان بازتاب ظلم و ستم بی‌حد و حصر پادشاهان ایران در طول قرن‌های متمادی بوده که در قرن نوزده و دوران قاجاریه، به تأثیر از انقلاب کبیر فرانسه و شورش‌های آزادی خواهی اروپا اکنون بعد از گذشت یک قرن، امواج آن نیز به ایران استبداد زده رسیده بود، در مقابل شاهان قاجار نیز خود را وارث تاج و تخت مطلق‌العنان پادشاهان گذشته ایران می‌دانستند. آن‌ها مردم را گوسفندانی تلقی می‌کرده که وظیفه هدایت و نگهداری از آن‌ها را دارند.^(۱۳) به‌همین لحاظ اختیار مال و جان و همه هستی شهروندان از مردم عادی تا نخبگان و مقامات بلند پایه حکومتی را حق طبیعی خود می‌دانستند. در واقع به زعم پادشاهان قاجار، اگر مردم زنده هستند و نفس می‌کشند این تنها به خاطر اراده و خواست و اجازه شخص پادشاه و لطفی است که او در حق رعیت دارد. استبداد شاهان قاجار و بی‌حد و حصر بودن اختیارات آن‌ها در خصوص مال و جان شهروندان، آن‌چنان گسترده و شدید بود که هیچ کس غیر از خود شاه دارای امنیت جانی و مالی نبود. در ایران فقط یک نفر به امنیت جان و مال خود می‌توانست اطمینان داشته باشد و آن کسی نبود جز شخص پادشاه. در واقع، استبداد مطلقه همواره یکی از پایدارترین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های ساخت قدرت در طول تاریخ ایران بوده است. استبداد به معنای تمرکز قدرت در دست پادشاه خودکامه، بدون هیچ‌گونه محدودیت قانونی و عدم پاسخ‌گویی در مقابل شهروندان (بخوانید رعیت) بود. این وضعیت، اثرات سیاسی بسیار ناگوار و تلخی داشت که مهم‌ترین آن ایجاد رسم سرسپردگی و تحت‌الحمایگی رجال ایران به سفارت‌خانه‌های خارجی (خصوصاً روس و انگلیس) بود.^(۱۴)

مردم و رجال سیاسی ایران و حتی شاهزاده‌ها و فرزندان پادشاه در دوران قاجار به تدریج به این نتیجه رسیده بودند که تنها وابستگی به سفارت‌خانه‌های کشورهای خارجی می‌تواند در مواقع حساس از جان و مال آن‌ها در مقابل خشم پادشاه محافظت نماید.^۱

دکتر شیخ‌الاسلامی می‌گوید:

«از بدو سلسله قاجاریه تا اواخر سلطنت محمدعلی‌شاه، اغراق نیست اگر بگوئیم مردم ایران هیچ‌گونه تضمینی برای حفظ جان و مال و ناموس خود در مقابل دستگاه استبدادی وقت نداشتند. شاه مملکت و فرزندان بی‌شمارش (که علی‌الرسم حکام و استان‌داران مناطق مهم کشور بودند) هر کاری را که میل داشتند و هر بلایی را که می‌خواستند بر سر افراد این مملکت می‌آوردند بی‌آن که کسی قادر به جلوگیری یا بازخواست از اعمال آنان باشد.»^(۱۵)

پادشاهان قاجار صدراعظم‌ها را معمولاً پس از عزل شدن می‌کشتند و اموال و دارائی‌شان را مصادره می‌کردند از این صدراعظم‌ها می‌توان، میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم فتح‌علی‌شاه، قائم مقام دوم صدراعظم محمدشاه، میرزاتقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین‌شاه و نهایتاً ناصرالملک، صدراعظم محمدعلی‌شاه که در آخرین لحظه از خطر جُست، وهم‌چنین کشته شدن جعفرقلی‌خان برادر آقا محمدخان به اشاره خود او. ظاهراً تنها مظفرالدین‌شاه بود که رسم صدراعظم‌کشی پادشاهان قاجار را تا قبل از احمدشاه اجرا نکرد. داستان سفاکی‌ها و استبداد شاهان قاجار بسیار زیاد است، از محمدشاه قاجار و جنایت‌های او در تغلیس و گوش و بینی بریدن‌ها و قتل عام‌های او در کرمان، میرزااحسین‌خان سپهسالار صدراعظم کاردان و با کفایت ناصرالدین‌شاه نیز پس از عزل از مقام صدارت تنها به دلیل حمایت سفارت روس از خطر مرگ رهایی یافت،^(۱۶) جالب‌تر آن که ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین‌شاه نیز که به‌خاطر دریافت نشان و حمایل ستاره هند و ارتقاء به درجه شوالیه از دولت انگلستان - مورد حسد پدر قرار گرفته بود، از تمام حکومت‌هایش در ولایات عزل شد و تنها به‌واسطه حمایت انگلستان تضمین جانی گرفت.^(۱۷) کور شدن دو تن از برادران محمدشاه به نام‌های جهان‌گیر میرزا و خسرو میرزا به امر خود او، نابینا شدن شجاع‌السلطنه (عموی محمدشاه) به‌دستور خود او، گوشه‌هایی از وضعیت استبداد مطلق در ایران عصر قاجار است که نشان می‌دهد حتی خانواده شاه و شاه‌زادگان و بالاترین مقامات کشور، هیچ امنیتی نداشتند. به دستور ناصرالدین‌شاه - قبل از سفر به فرنگ - ده تن از سربازان معترض را در حضور خود او بی‌هیچ محاکمه‌ای خفه نمودند و بعداً در برلین امپراطور گیوم اول گوشه‌ای به آن قضیه زد. در موقع خداحافظی، شاه گفت:

۱. اما شاید از همه موارد جالب‌تر داستان نجات ناصرالملک صدراعظم از مرگ حتمی در دربار محمدعلی‌شاه بود که در دقایق پایانی اجرای حکم با می‌انجی‌گری "چرچیل" نفر دوم سفارت انگلستان در ایران مورد عفو پادشاه قرار گرفت

بدون گردن زدن عدالت نمی‌شود.^(۱۸) ظلم و ستمی که از ناحیه حکومت استبدادی قاجار بر مردم اعمال می‌شد تنها منحصر به شخص پادشاه نمی‌شد بلکه شاهزادگان نیز هر کدام مستقلاً بر ولایات تحت حکومت خود همان روش پادشاه را در پیش می‌گرفتند. مالیات‌های سنگینی که در ولایات از مردم فقیر با اعمال زور اخذ می‌شد هیچ ملجأ و پناه‌گاهی بر مردم باقی نگذاشته بود. حکایت فروش دختران قوچانی به جای مالیات به مأموران دولتی، نمونه‌ای از آن وضعیت اسفناک بود.^(۱۹)

گفته شده که حکومت ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه پسر مظفرالدین‌شاه در فارس «مردم آن ایالات را گدا کرد و بیش از صد میلیون به رعایا خسارات وارد کرد. سیرکردن شکم و پرکردن جیب خود و اردوی مفتخواری که همراه آورده بود فارس را به‌روز سیا نشاند».^(۲۰) در مورد استبداد فساد محمدعلی میرزا در زمان ولایت عهدی در حکومت تبریز نیز داستان‌های بسیاری وجود دارد. از جمله این‌که «هر خانه‌ای که دختر یا پسر خوشگلی داشت مصیبتی برای رئیس عائله ایجاد می‌کرد که اکثر جوانان تا سبیل‌های کشیده نداشتند کمتر در مجامع عمومی دیده می‌شدند».^(۲۱)

معروف است که محمدعلی میرزا برای شناسایی دختران و پسران خوشگل، جاسوسان زن در اختیار گرفته بود. از وضعیت کرمان نقل شده است که «مأموران حکومت در دهات کرمان که می‌خواهد پول خری (نوعی از مالیات) را از رعیت بگیرد رعیت ندارد او را به درخت می‌بندند و آن قدر شلاق می‌زنند که عابرین یک‌شاهی یک‌شاهی بدهند پس از یکی دو روز یک تومن جمع می‌شود برای مأمور حکومت،... رعیت دختر خود را در مقابل پنج هزار و یا یک تومان می‌دهد به مأمور حکومت».^(۲۲) «گاو میرزا آقاسی»^۱ نمونه واضحی از نوع حکومت استبداد و بی‌قانونی و ترس مردم از حکومت دوران پیش از مشروطه است. این وضعیت از یک‌سو، و افزایش آگاهی مردم در اثر گسترش ارتباطات با غرب - که از آغاز قاجاریه تشدید شده بود - به تدریج دیوار پوسیده مشروعیت رژیم استبدادی قاجار را به لرزه انداخت. کاتوزیان اهداف مشروطه را دو هدف عمده ذکر می‌کند: یکی از این اهداف برچیدن رژیم استبدادی و جای‌گزینی آن با رژیمی

۱. حاج میرزا آقاسی گامی‌شی داشت که برخلاف مردم کاملاً آزاد و رها بود هر کجا می‌خواست می‌رفت و هر چه می‌خواست می‌خورد و احدی حق نداشت مانع او گردد. این گاو صاحب قدرت برخی اوقات به بازار و محله‌های مختلف سر می‌کشید. وقتی وارد بازار می‌شد به هر دکان یا مغازه‌ای می‌رسید هر چه خوردنی در دسترس بود می‌خورد و یا به زمین می‌ریخت و خسارات وارد می‌کرد و صاحب مغازه هم حسرت‌زده به گاو محترم نگاه می‌کرد و جرأت نداشت که او را بزند یا برای حفظ اموال خود گاو می‌ش را دور کند. کسی هم اعتراض و شکایت نداشت.

دموکراتیک بود و دیگری نیز مربوط به نوسازی در نظام اداری، آموزش و پرورش، نظام قضایی، حمل و نقل و غیره می‌شد.^(۲۳) کاتوزیان نفی استبداد و استقرار قانون را هدف اصلی روشن‌فکران مشروطه می‌داند او می‌گوید:

«ایران در وضعیتی پا به قرن بیستم گذاشت که نه از گذشته خود تصویر روشنی داشت و نه نسبت به آینده‌اش مطمئن، یک پا در جهان سنت داشت و پای دیگر در تجدد - میان فرهنگ آسیایی و فرهنگ اروپایی - مهره بی‌اختیاری در رقابت‌های سیاسی - اقتصادی و نظامی امپراتوری‌های روسیه و بریتانیا، مهم‌ترین برنامه روشن‌فکران نوگرای کشور، الغای نظام سنتی حکومت استبداد و جایگزینی حکومت قانون بود. و لذا مبارزه آن‌ها برای استقرار حکومت مشروطه»^(۲۴) به‌نظر وی «جایی که براساس خودکامگی اتخاذ تصمیم بشود قانون نیز نمی‌تواند معنای واقعی داشته باشد در حالی که انقلاب‌های اروپایی برای رهایی از چارچوب حقوق سنتی مبارزه می‌کردند هدف انقلاب مشروطه رهایی از حکومت استبداد یعنی دستیابی به خود قانون بوده است.»^(۲۵) «حامد الگار» نیز همانند کاتوزیان گفتمان مشروطه را حول محور مبارزه با استبداد می‌داند، به‌نظر الگار: «خصیصه برجسته مشروطه در ایران این بود که همگان می‌دانستند که چه نمی‌خواهند و در نفی استبداد حکومت و حاکمیت مطلقه اتفاق نظر داشتند و در این هدف همه اқشار در موقعیت‌های متفاوت و پایگاه‌های اجتماعی متفاوت اشتراک نظر داشتند.»^(۲۶)

ادوارد براون یک بیانیه انقلابی در آستانه انقلاب مشروطه را نقل قول می‌کند که کاملاً از افزایش آگاهی مردم از حقوق شهروندی و همچنین هدف اصلی مشروطه - یعنی مبارزه با استبداد پادشاه - خبر می‌دهد. در این بیانیه آمده است: «اخطار، ظاهراً اعلی‌حضرت از خاطر برده است که دستیابی به تاج و تخت صرفاً در نتیجه یک تلگراف... صورت گرفته است، داد در بطن مادر صاحب تاج و تخت نبود و نیز در دست خودش حکمی از سوی عالم غیب مبنی بر حکومت مطلقه نداشت مطمئناً اگر وی حتی برای لحظه‌ای به این مسأله اندیشیده بود که این پادشاهی صرفاً مبتنی بر قبول یا رد مردم است. و آنان که وی را به این مقام عالی گزیده‌اند و سلطنت وی را به رسمیت شناخته‌اند هم‌چنان می‌توانند فرد دیگری را به جای وی برگزینند هرگز تا بدین حد از صراط مستقیم عدالت و مقررات حکومت مشروطه منحرف نمی‌شد.»^(۲۷)

بررسی آثار اندیشمندان ایرانی تا قبل از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد که دال‌های مسلط در گفتمان اندیشه ورزی آندوران، معضل استبداد و فقدان قانون و حقوق شهروندی در برابر حاکمیت مطلقه پادشاه و حکومت بوده است، رضاقلی‌میرزا (فرزند فتحعلی‌شاه) - تحت تأثیر قانون و آزادی در انگلستان - در سفرنامه خود می‌نویسد: «در آن مملکت تمام، حریت و آزادی

است. هر کس هر چه بخواهد موافق قانون خواهد کرد وزراء و امراء و حتی پادشاهان قدرت آن ندارد که مرغی را کشته باشد اگر فی‌المثل، در غیر این موسم به‌طیور، وحوش صحرایی تفنگی اندازد او را حکماً به محکمه شرع برده و حد بر او جاری کنند.^(۲۸) ابوطالب بهبهانی از نویسندگان ایرانی در نیمه دوم قرن نوزده در رساله «منهاج‌العلی» بر ضرورت آزادی‌های سیاسی تأکید دارد، به نظر وی، آن‌چه که فرنگستان را فرنگستان کرد قبل از هر چیز «حریت» است. از دیدگاه بهبهانی:

«آزادی سیاسی یعنی ملت آزاد است در این‌که مداخله داشته باشد و مباحثه و گفتگو کند در اقلام سیاسیه، هم‌چنین در جمع و خرج و جمیع کارهای دولت دخالت داشته باشد. روزنامه‌ها آزادانه هر چه که متوجه شوند از حسن و قبح کارهای دولت یا چیزی به خاطرشان برسد از مطالبی که موجب صرفه و صلاح دولت یا ملت باشد. {منتشر کنند}»^(۲۹)

میرزا فتح‌علی آخوندزاده از مهم‌ترین اندیشه‌ورزان ایرانی بود که در مخالفت با فلسفه سیاسی سنتی حکومت در جامعه ایران - که بر شالوده استبداد مطلقه سلطنت و حق الهی پادشاه بر مردم استوار بود - آثار مهمی به رشته تحریر درآورد، او تحت تأثیر فلسفه جدید سیاسی غرب به دفاع از نظام سیاسی مشروطه پارلمانی پرداخت، آخوندزاده حکومت قاجاریه را از آن‌رو که یک حکومت استبدادی است مورد انتقاد قرار داد و اختیارات مطلقه شاه را زیر سؤال برد. او به تابعیت حکومت و پادشاه از قانون معتقد بود، از دیدگاه او مشروعیت حکومت از اراده ملت ناشی می‌شود از نظر او پادشاه باید خود را نماینده ملت و مؤظف به تبعیت از قوانین مجلس بداند.^(۳۰) آخوندزاده ۱۳ سال قبل از انقلاب مشروطه نوشت: «ای ایرانیان اگر می‌توانستید منافع آزادی و حقوق بشر را دریابید شما هرگز بردگی و فروتنی را نمی‌پذیرفتید. شما به آموختن دانش‌ها می‌پرداختید و انجمن‌های سری بنیاد می‌کردید و با یک‌دیگر متحد می‌شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید.»^(۳۱) میرزایوسف‌خان مستشارالدوله یکی دیگر از نویسندگان مهم قبل از مشروطه در ایران بود که در باب نفی حکومت استبدادی و قدرت مطلقه شاه قلم فرسایی نمود وی با انتشار رساله «یک کلمه» ترجمه خلاصه‌ای از مواد اعلامیه حقوق بشر فرانسه را برای اولین‌بار به زبان فارسی انتشار داد. او با اعتراض به روش‌های ناپسند و غیرانسانی برخورد حکومت با شهروندان در ایران و انواع مجازات‌های آن‌ها می‌گوید:

«در غرب { احدی از حکام و امراء و سران لشکر جرأت و قدرت ندارند که نسبت به زیردستان خود بدون حکم قانون و به هوای نفس به‌جهت اقرار گرفتن چوبی بزنند، شکنجه بدهند یا فحش بگویند، او یا { این قسم تنبیهات } را که { خلاف شائن انسانیت است و در حق اسب استر و سایر حیوانات بارکش هم روا دانند. هیچ پادشاهی را این قدرت نیست که در حق کسی حتی

حکم زدن یک چوب و تازیانه بدهد.»^(۳۲) میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله نیز از جمله اندیش‌مندان مؤثر در گفتمان مشروطه بود او با انتقاد از حکومت استبدادی برای تأسیس حکومت مبتنی بر قانون تلاش زیادی نمود. ملکم خان در راستای مخالفت با حکومت استبدادی مطلقه پیشنهادهای زیادی از جمله «مجلس شورای دولت»، «مجلس قوانین»، «مجلس شورای کبری»، «مجلس کبرای ملی» و «مجلس شورای ملی» ارائه داد.^(۳۳) میرزا عبدالرحیم طالبوف در ردّ استبداد و ضرورت استقرار حکومت قانون می‌گوید: «قانون می‌تواند اطمینان جان و مال به تبعه بدهد. قانون می‌تواند نشر معارف نماید و زنگ جهل از مردم بزداید، هر کجا قانون نیست حفظ مراتب شرف و ناموس نیست هر کجا قانون نیست کفایت بشری در آن جا به اصلاح معایب و رفع مفاسد و نشر مساوات کافی نیست.»^(۳۴)

طالبوف در ضرورت و اهمیت قانون می‌گوید: «اگر ایرانی بخواهد بداند که چرا اقدامات وطن پرستان از پیش نمی‌رود، چرا تخم ترقی ما نروئیده خشک می‌شود، چرا بشارت‌های جرائد ما بعد از دو روز میدل به یأس و سوء خسارت می‌گردد، چرا احکام اکید به دولت روز دیگر فراموش یا از اجرایش پنبه در گوش می‌ماند به جهت آن که خانه که در تزئینات او می‌کوشیم بی‌بنا است... و این بنا همان کلمه واحده‌ای است که او را قانون می‌گویند و ما نداریم.»^(۳۵) آیت‌الله طباطبایی از رهبران نهضت مشروطه در سخن‌رانی خود در آستانه انقلاب مشروطه برای رهایی از ظلم و استبداد و دفاع از مشروطه می‌گوید: «امروز کفار و ملت اجانب، طریق عدل را سلوک داشته‌اند {ولی} ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده‌ایم یا ظالم هستیم یا معاون ظلمه، ۸ ماه است که به جز این یک کلمه عدل چیز دیگری نگفته‌ایم... اگر گفتیم معدلت می‌خواهیم غرض این بود که مجلسی تشکیل شود و در آن مجلس به داد مردم برسند، ما عدل و عدالت‌خانه می‌خواهیم ما اجرای قانون اسلام رامی‌خواهیم ما مجلسی می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گدا در حدود قانونی مساوی باشند.»^(۳۶)

به‌همین ترتیب در آثار شعرای دوران مشروطه، مشکل استبداد، بی‌قانونی، فساد حکومت، نیز محور اصلی شعرهای سیاسی آندوران را تشکیل می‌دهند. از جمله به نمونه‌هایی از این اشعار در زیر اشاره می‌شود.

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد	بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد
هزاران پرده ز ایران درید استبداد	هزار شکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی	ببین که خون سیاوش چسان به جوش آمد ^(۳۷)

|||

خراب مملکت از دست دزد خانگی است / ز دست غیر چه نالیم هر چه هست از ماست

میرزا آقاخان کرمانی در شعرش خطاب به ناصرالدین شاه می گوید:

بترس از جهان جوی ایران خدای	که بعد از تو خیزند مردم به پای
بنالد از دست جور و ستم	بگویند با ناله زیر و بم
که ایزد همی تا جهان آفرید	کسی زین نشان شهریاری ندید
که جز کشتن و بستن و درد و رنج	گرفتن هم از کهنتران مال و گنج
ندانست و آزم کس را نداشت	همی این بر آن، آن بر این برگماشت

|||

به کار رعیت نپرداخت هیچ	پرستید گه گربه گاهی ملیچ
در این مدت سال پنجاه باز	که بر تخت می زیست با فرّ و ناز
همه جان مردم از او شد غمی	به هر شعبه از ملک آمد کمی
خزینه تهی گشت و ملت گدا	ز بیداد دولت دست بر خدا ^(۳۸)

|||

دست مزن! چشم! بیستم دو دست	راه مرو! چشم دو پایم شکست
حرف مزن! قطع نمودم سخن	نطق مکن! چشم بیستم دهن
هیچ نفهم! این سخن عنوان مکن	خواهش نافهمی انسان مکن
لال شوم کور شوم کر شوم	لیک محال است که من خر شوم ^(۳۹)

|||

در ایران، چون به ظلم شاهی	به پا شد، بیرق مشروطه خواهی
مجاهدا ز هر سو دسته دسته	به زیر سرخ پرچم عهد بسته
به دفع خصم آزادی مردم	مسلح آمدند اندر تهاجم ^(۴۰)

بخشی از مُسمطی که در شماره‌های ۲۶، ۲۹ و ۳۰ روزنامه ادب خراسان در سال ۱۹۰۲ م. به چاپ رسیده شاعر بعد از برشمردن افتخارات گذشته ایران به فساد حکومت قاجار می‌پردازد و وضع موجود دوران قاجار را به نقد می‌کشد:

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم	در دا فره باخته اندر شش و پنجیم
با ناله و افسوس در این دیر سپنجیم	چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم
جغدیم به ویرانه هزاریم به گلزار	وز سوزش تب پیکر ما تاب گرفته
افسوس که این مزرعه را آب گرفته	چشمان خرد پردوز خوناب گرفته
رخسار هنرگونه مهتاب گرفته	
ثروت شده بی‌مایه و صحت شده بیمار	
چون خانه خدا خفت و عسس ماند ز رفتن	خادم پس خوردن شد بانویی خفتن

جاسوس پی پرده راز نهفتن
قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ به فسون گفتن و افسانه شنیدن
نه دقت شنفتن ماند و نه موقع گفتن^(۴۱)

موضوعات «قانون»، «حقوق شهروندان از جمله آزادی بیان»، «محدود و مشخص نمودن اختیارات پادشاه» که در واقع دال‌های مسلط در گفتمان مشروطه خواهی بودند، با پیروزی انقلاب مشروطه، توسط مشروطه خواهان در قالب قانون اساسی جدید مکتوب شده تجلی یافتند. از جمله در بندهایی از اصول این قانون اساسی آمده است:

- افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هرگونه تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون این مملکت معین می‌نماید. (اصل نهم)

- حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون (اصل دوازده)
- منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است (اصل سیزده)
- عامه مطبوعات - غیر از کتب و ضلال و مضره به دین مبین - آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است. (اصل بیستم)

- تفکیک قوا (اصل بیست و هفتم)
- اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطه حاضره تصریح شده (اصل پنجاه و هفتم)^(۴۲) هم‌چنین بر طبق متمم قانون اساسی تمام مخارج خانواده سلطنتی می‌بایست به وسیله قانون معین گردد (ماده ۵۶) و هم‌چنین من بعد، قدرت مملکت از آن مردم است و قانون اساسی روش به کارگیری قدرت مردم را معین می‌کند (ماده ۲۶)

قانون اساسی مشروطه مقام پادشاه را تا حد یک منصب تشریفاتی تنزل داد و مقام سلطنت را غیر مسئول شناخت و فرامین او را در امور اجرایی کشور بدون امضای وزیر مربوطه بی اعتبار دانست. بر طبق اصل ۴۵: «کلیه فرامین و دست‌خط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضاء وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دست‌خط همان وزیر است.» و نیز بر طبق اصل ۶۴ «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی و یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» قانون اساسی «حقوق سلطنت ایران» را محدود به ۲۲ اصل، از اصل ۳۵ تا ۵۷ نمود. با پیروزی مشروط دیوار بلند استبداد برای اولین بار در ایران ترک برداشت یا به تعبیر دکتر زیبا کلام: در نتیجه مشروطه بسیاری از باورهای کهن سیاسی «ایران‌شاهی»، «خداشاهی» و «فره ایزدی» (در قالب پادشاه و رئیس حکومت) قبل و بعد از اسلام ترک برداشت. آن فلسفه سیاسی چند هزار ساله ایرانی که پادشاه یا رئیس حکومت و جایگاهش به منزله نهادی «آسمانی»، «آن دنیایی» «اهورایی» «مقدس» «مشروع» و

«واجب‌الاطاعه» نمی‌نگریست و مخالفت با حکومت و سلطان را «کافر» «یاغی» و «طاغی» می‌پنداشت در سایه امواج مشروطه هم‌چو قلعه‌های شنی که کودکان بر روی ساحل برای خود می‌سازند، شسته شد و فرو ریخت.^(۴۳)

بر اساس متمم قانون اساسی حوزه اقتدار شاه بیشتر کاهش یافت و او که در رأس قوه مجریه قرار گرفته بود می‌بایست در مقابل نمایندگان سوگند یاد نماید. اصل ۳۵ متمم قانون اساسی نیز منشأ حاکمیت شاه را اراده مردم معرفی می‌نمود و نه خداوند. مطابق این اصل «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است.»^(۴۴) بنابراین در گفتمان مشروطیت **دفع استبداد** به‌عنوان دال مرکزی تثبیت گردید و دال‌های دیگری نیز نظیر عدالت و عدالت‌خانه؛ حقوق رعیت (شهروندی)؛ قانون و... حول دال مرکزی قرار گرفتند. در گفتمان مشروطیت، هم‌چنین از دال «حکومت» تنها مدلول «حکومت عادل و دلسوز رعیت» تثبیت شده و مدلول‌های دیگر آن، از جمله حکوت مستبد؛ قبله عالم، ظل‌الله و... و یا حکومت مقتدر، مستقل، ملی و... موقتاً به‌حاشیه رفت.

پیامدهای گفتمان مشروطه بر روابط خارجی ایران:

از سوئی تحول مهم دیگری که با انقلاب مشروطه رخ داد وابسته شدن قدرت به قانون بود به‌عبارتی «قدرت قانونی» در ایران ریشه در مشروطه دارد. در دولت ماقبل مدرن قبل از مشروطه، حاکمیت شاه، حکام ایالات و رؤسائی ایلات تقسیم شده بود و به همین دلیل قوانین یکسانی برای رعایا در سراسر مملکت وجود نداشت. دولت مشروطه حداقل در مقام تئوری، نخستین گام به‌سوی وضع قوانین عام برای تمام شهروندان ایرانی در کل ایران بود. اما در عمل نه تنها تا مدت‌ها این اتفاق نیفتاد بلکه برعکس بخاطر صیقل خوردن و کاهش اختیارات و اقتدار دولت مرکزی و در نتیجه ضعیف‌تر شدن قدرت مطلقه در مرکز، ولایات و خوانین در ایران به قدرت بیشتری رسیدند. از طرفی گسترش فرایند مشارکت سیاسی در دولت مشروطه - که نتیجه طبیعی اعطای حقوق شهروندی به مردم بود باعث ناتوانی بیشتر حکومت مرکزی و پراکندگی بیشتر قدرت در ایران شد. وضعیتی که بستر لازم برای مداخله بیشتر قدرت‌های خارجی (روس و انگلیس) را در ایران مهیاتر از پیش نمود. در واقع پیامد گفتمان مشروطه خواهی تحول در ساختار قدرت در ایران بود به این صورت که مردم در قدرت و حاکمیت ملی سهیم شدند.^(۴۵) و طی آن مجلس به‌عنوان مظهر قدرت و حاکمیت مردم سهم فراوانی از قدرت را بخود اختصاص داد و به‌عنوان مهم‌ترین مرجع تصمیم‌گیری در دولت مشروطه ظاهر شد.

رؤسای قبایل و عشایر از جمله کانون‌های قدرت سنتی در ایران بودند که هم‌چنان در دولت مشروطه تأثیرگذار به حساب می‌آمدند. دولت مشروطه نه فقط از نفوذ بین ایلات و عشایر ناتوان بود بلکه باعث پیدایش شورش‌های ایلی نیز شد.

استبداد محمدعلی‌شاه باعث به میدان آمدن خوانین و رؤسای قبایل در ایران شد که از چهارگوشه ایران به مرکز (تهران) هجوم آورده و حکومت احمدشاه را بدست گرفتند و همین خود از سویی دامنه رقابت میان ایلات و عشایر ایران را تشدید نمود. در اسفند ۱۲۸۸ (چهار سال بعد از انقلاب مشروطه)، خبری از توافق میان سران قشقایی، طوایف لر، شیخ خزئل و والی پشتکوه مبنی بر به رسمیت نشناختن دولت مشروطه تحت فرمان بختیاری‌ها منتشر شد. آن‌ها به‌ویژه از وزیر داخله منفور (سردار اسعد) که از بختیاری‌ها بود، نگران بود و از قدرتی که سران بختیاری در دولت جدید به دست آورده بودند رضایت نداشتند.^(۴۶) وجود رقابت‌هایی از این دست در بین رؤسای ایلات و عشایر و سلطه آن‌ها بر مناطق مختلف کشور جایی برای اعمال قدرت دولت مرکزی باقی نگذاشته بود. عمده‌ترین آسیبی که از ناحیه دخالت ایلات و عشایر متوجه دولت مشروطه شد ممانعت آن‌ها از تمرکز قدرت در دولت مرکزی بود. ژانت آفاری در این مورد می‌گوید: «تصمیم حکومت مرکزی برای کوتاه کردن دست خان‌ها، حکام و مقامات محلی با مقاومت شدیدی مواجه شد، چون در پی جنگ داخلی (۱۹۰۹-۱۹۰۸ م) اختیارات ایلات‌ها بیشتر شده بود، مقاومت عشایر قدرت‌مند در برابر تمرکز قدرت در تهران از قبل فزون‌تر شد.»^(۴۷) در دوره مشروطه دوم در نتیجه سلب اعتماد عمومی به مشروطیت و افزایش پراکندگی اجتماعی، فضای آشفته سیاسی، اجرای طرح‌های اصلاحی، متوقف و دخالت دول روس و انگلیس در امور کشور بیشتر شد. انجمن‌ها و روزنامه‌ها از دیگر ابزارهای آشفته‌گی سیاسی بودند. با انقلاب مشروطه مردم به‌نحوی سابقه‌ای در امور سیاسی مشارکت نمودند با فقدان سابقه فعالیت سیاسی گسترده، منسجم و تجربه سازماندهی جمعی، مشارکت به نسبت گسترده به دسته‌بندی‌های کوچک در قالب انجمن‌های محلی محدود گردید. انجمن‌ها در ضمن اعمال فشار بر مسئولان اداری خواسته‌های (محلی و محدود) خود را تعقیب می‌نمودند. هیچ‌گونه مقررات و آئین‌نامه‌ای برای پیشگیری از اعمال خودسرانه اعضاء انجمن‌ها موجود نبود. روزنامه‌ها در خارج از چارچوب قانون مسائل و (اسرار) شخصی دولتیان را مطرح و زمینه همکاری مردم با دستگاه‌های حکومت را زایل می‌کردند و با طرح زودرس مسائلی که در آینده باید مطرح می‌گردید، روحیه ستیزه‌گری با دولت را که ریشه در تاریخ جامعه داشت، تقویت نمودند مشارکت سیاسی توده وار و غیر نهادینه حاصل فعالیت‌های هیجان‌انگیز و غیر معقول روزنامه‌ها و انجمن‌ها برای دستگاه‌های مدیریت جامعه نتیجه‌ای جز ایجاد نابسامانی نداشت. این

وضع زمینه سرکوب و محدودسازی نهادهای مدنی را برای حکام مستبد فراهم نمود. وضعیتی که زمینه مناسب برای گسترش نفوذ قدرت‌های خارجی را در ایران فراهم‌تر نمود.

«عدم رعایت اصول پارلمانی» یکی دیگر از زمینه‌های گسترش آشفته‌گی سیاسی بود. صلاح ملک و ملت در این بود که دست‌اندرکاران حکومت جبهه مشروطه به دور از غوغا سالاری و اختلافات سلیقه‌ای یا تضادهای مسلکی، اصول حکومت پارلمانی را سرلوحه کار خود قرار دهند. اکثر وکلای مجلس از اوضاع متحول در جهان معاصر بی‌خبر و ناآگاه بودند از طرفی دیگر افکار، آراء و الگوی حکومتی مطلوب وکلای اقلیت آگاه فراتر از ظرفیت موجود جامعه بود. اقلیت برخلاف اکثریت منفعل و کم اطلاع‌پذیری وضع موجود (تداوم سنت‌های استبدادی در دوران مشروطه) نبودند با این اوضاع در همه امور دخالت داشتند این وضعیت پدیدهٔ اختلاط قوا را به‌همراه داشت که مغایر با اصل تفکیک قوا در حکومت پارلمانی بود، هم‌چنین الگوهای سیاسی مطلوب اقلیت با فرهنگ و ارزش‌های سیاسی غرب بیش از فرهنگ ملی - اسلامی ایران وفاق داشت. لذا هر طرح که مغایر با ارزش‌های فرهنگی مورد نظر بود با تبلیغات و هیاهوی مواجه می‌شد. از سوی دیگر دخل و تصرف دستگاه روحانی در سیاست پارلمانی وظایف پارلمانی را دچار ابهام می‌ساخت و فرصت‌های تاریخی آزادی از قیود ذلت، از دست رفت.

در سراسر تاریخ مشروطه دولت مرکزی دستخوش بی‌ثباتی و بحران سیاسی بود. ضعف و سستی در دولت نوپای مشروطه، عمل‌کرد ناپه‌نجاهار گروه‌های سیاسی، گرایش‌های انقلابی‌گری مخالفت با دولت در فرهنگ عمومی اصلی‌ترین عوامل (داخلی بحران سیاسی در حکومت مشروطه بود). خواص (از روشن‌فکر و سیاست‌مدار) سیاست و مصادر حکومت را ملک اقلیت سرشناس می‌پنداشتند و عامه مردم در راستای تجارب تلخ تاریخی، حکومت را تافته جدا بافته از ملت می‌دانستند. دولت و مسئولان آن مصلحت و منفعت خود و (دولت) را جدا از ملت می‌دیدند، اما مهم‌ترین مشکل، تحول در ساختار سنتی قدرت حکومت مرکزی بود. مشروطه با محدود کردن اختیارات پادشاه و توزیع ساختار قدرت، موجب پراکندگی قدرت و ضعف حکومت مرکزی شد، وضعیتی که در آن از یک‌سو حکومت‌های محلی در سراسر ایران تقویت گردیدند و از سوی دیگر به‌واسطه ضعف روز افزون حکومت مرکزی، قدرت‌های خارجی روزبه‌روز زمینه نفوذ و سلطه گسترده‌تری بر ایران پیش‌روی خود فراهم می‌دیدند. وضعیتی که در آن، برای پیشبرد سریع تر منافع خود بعضاً به‌جای ارتباط و مذاکره با حکومت مرکزی ایران با حکومت‌های محلی ایران وارد معادلات سیاسی می‌شدند. نظام معنائی که بطن گفتمان مشروطیت تولید شده بود. - همان‌گونه که گفته شد - حول محور دال مرکزی «دفع استبداد» بود، که یک موضوع کاملاً داخلی بود؛ و این یعنی غفلت از بعد خارجی و روابط خارجی.

به‌عبارتی نظام معنائی و نوع دانش و آگاهی که گفتمان مشروطیت خلق نمود، کاملاً در حوزه چگونگی استقرار عدالت و حقوق شهروندی بود و در زمینه نوع روابط خارجی دانشی خلق نشد و این تا حدود زیادی به معنای عدم وجود حساسیت در درباره نوع روابط خارجی بود.

توقع بر آن بود که با استقرار مشروطه دو تحول مهم در بعد روابط خارجی هم اتفاق بیافتد:

۱ - محدود شدن اختیارات پادشاه در برقراری نوع روابط با کشورهای خارجی به‌ویژه قدرت‌های بزرگ و مخصوصاً در اعطاء امتیازات خارجی و ۲ - نظارت و کنترل مجلس در بعد روابط خارجی که نوید بخش استقلال و دفع سلطه باشد.

اما پیامدگفتمان مشروطیت در بعد روابط خارجی دو اتفاق مهم دیگر بود که هر کدام به نوعی بستر مناسب‌تری برای سلطه بیشتر قدرت‌های خارجی بر ایران رافراهم آورد:

۱ - تمرکز گفتمان مشروطیت بر دال‌های مرتبط با امور داخلی و غفلت از بعد روابط خارجی.

۲ - تضعیف دولت مرکزی و گسترش و تقویت حکومت‌های محلی.

به‌همین مناسبت ایران در سال‌های بعد از مشروطه یکی از بدترین مقاطع تاریخی خود را از حیث روابط خارجی و نوع روابط با قدرت‌های خارجی، شاهد بود. بلافاصله بعد از امضای فرمان مشروطه طی قرارداد ۱۹۰۷ ایران میان دو قدرت روس و انگلیس تقسیم شد. یک‌سال بعد از آن روسیه با اعمال نفوذ، زمینه‌ساز استبداد صغیر محمدعلی‌شاه شد و بعد از آن نیز با دخالت نا موجه ضمن فشار بر مشروطه خواهان تبریز، محمدعلی‌شاه مخلوع را برای حمله به ایران حمایت نمود. دو سال بعد روسیه با اعمال زور اخراج شوستر را به ایران تحمیل کرد و در تبریز و مشهد دست به کشتار مردم زد. هم‌زمان در جنوب، انگلستان نیز به بهانه ناامنی به ایران التیماتوم داد و با زور در ایران نیرو پیاده کرد. در طول ۳ سال بعد (تا قبل از جنگ جهانی اول ۱۹۱۴) صمدخان؛ حاکم دست‌نشانده روس در آذربایجان اقدام به کشتار مردم در تبریز کرد. با شروع جنگ جهانی؛ ایران از شمال و جنوب و غرب - بدون اعتنا به اعلان بی‌طرفی تهران - مورد تهاجم روس و انگلیس و عثمانی قرار گرفت و در طول ۴ سال جنگ؛ مردم بی‌طرف ایران زیر ستم و اشغال قوای بیگانه رنج‌ها کشیدند. در خلال جنگ، روس و انگلیس با قرارداد ۱۹۱۵ طرح تجزیه ایران بعد از جنگ را تکمیل کردند؛ و نهایتاً قرارداد ۱۹۱۹ - تلاش انگلستان برای سلطه کامل بر ایران - آخرین حلقه از این زنجیره شوم ۱۴ ساله بود. این تصویر تاری بود که در ۱۴ سال روابط خارجی ایران بعد از مشروطه شکل گرفت و باعث گردید گفتمان سیاسی بعد از آن از تلاش برای «دفع استبداد» به‌سوی تلاش برای «کسب استقلال» شیفت پیدا کند.

نتیجه‌گیری:

گفتمان جدیدی در آستانه انقلاب مشروطه در ایران به‌وجود آمد که متفاوت از گفتمان سنتی پیش از آن بود در گفتمان جدید مشروطیت، دال‌های مسلط، مبارزه با استبداد شاهی، تلاش برای استقرار عدالت‌خانه یا مجلس شورا و وضع قوانین عام در ایران، و در یک کلام حل معطل استبداد شاهی بود حول این محورها گفتمان مشروطه به پیروزی رسید اما نتایج پیش‌بینی نشده‌ای هم در پی داشت.

از مهم‌ترین پیامدهای انقلاب مشروطه در ایران محدود شدن پادشاه و تضعیف حکومت مرکزی و سهیم شدن مردم در قالب مجلس شورا در حکومت و در نتیجه پراکندگی قدرت و گسترش حکومت‌های محلی در ایران بود، وضعیتی که زمینه را برای نفوذ هر چه بیشتر قدرت‌های خارجی در ایران آشوب‌زده و در حال تفرقه بعد از پیروزی مشروطه، بیش از پیش فراهم ساخت، هم‌چنین بایگانی‌های گفتمان مشروطیت حاکی از آن است که دال‌های مسلط این گفتمان همه حول امور داخلی (استبداد) بودند و به‌همین لحاظ در عرصه سیاست خارجی، به‌ویژه چگونگی و نوع روابط با قدرت‌های بزرگ - روابطی که مستلزم حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی ایران و هم‌چنین حفظ پرستیژ بین‌المللی ایران باشد - هیچ‌گونه دانش و آگاهی تولید نگردید.

مجموعه این دلایل باعث گردید ایران پس از پیروزی مشروطه یکی از بدترین دوران‌های تاریخی خود را از بعد روابط خارجی (۱۹۰۷-۱۹۱۹) تجربه نماید.

1. Laclau.E. And. Mouffe.C .Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Radical Democratic Politics (London: Verso 1985)
۲. تاجیک، محمد رضا، **مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی** (انتشارات فرهنگ گفتمان، تهران، ۱۳۷۹) ص ۷۰
۳. رابینو، پل و دریفوس، هیوبرت میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه (نشر نی تهران ۱۳۷۶) ص ۵۲
۴. ضمیران، محمد، میشل فوکو، دانش و قدرت (انتشارات هرمس، تهران ۱۳۷۸) ص ۵۲
۵. احمدی، بابک، **مدرنیته و اندیشه انتقادی** (نشر مرکز تهران ۱۳۷۷) چاپ سوم ص ۲۲۳
6. Michel. Foucault .The Order of Things:An ArchaeoloSciengy of Human ces (New York: Vinlaqe Book1973) p: 201
۷. دوسوسور، فردینان، **دوره زبان‌شناسی عمومی**، ترجمه کورش صفوی (انتشارات هرمس، تهران ۱۳۷۸) ص ۲۴
۸. تاجیک، پیشین، ص ۴۰
9. Smith A.M. Laclau And Mouffe: The Radical Democratic Imagery (London: Routledge 1988 p: 85
10. Laclau and moaffe Ibid, 111
۱۱. کرمانی ناظم الاسلام، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام سعیدی سیرجانی (انتشارات نوین آگاه، تهران ۱۳۶۲) ص ۲۷۵
۱۲. زیبا کلام، صادق، **سنت و مدرنیته** (روزنه تهران ۱۳۷۷ چاپ دوازدهم) ص.۴۶۵
۱۳. شیخ‌الاسلامی، جواد، **افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار** (انتشارات کیهان، تهران ۱۳۶۹) ص.۳-۴۸
۱۴. همان.ص.۱۰ و ۹
۱۵. تیموری، ابراهیم، **عصر بی خبری** (بی تا) ص.۵۶
۱۶. رایت، سر دنیس، **ایرانیان در میان انگلیسی‌ها**، ترجمه منوچهر طاهرنیا (انتشارات آشتیانی ۱۳۶۴)
۱۷. هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی قلی‌خان، **خاطرات و خطرات** (انتشارات رنگین ۱۳۲۹) ص ۱۲۹ تا ۱۳۱
۱۸. کرمانی پیشین. ص ۳۷۲
۱۹. ملک‌زاده، مهدی **تاریخ انقلاب مشروطیت** (انتشارات علمی، تهران) ۱۳۶۳ ص ۱۱۰

۲۰. طاهرزاده، بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده و دکتر رضا شفق (چاپ اقبال، تهران ۱۳۳۲) ص ۱۰
۲۱. کرمانی پیشین ص ۲۳۳
۲۲. کاتوزیان، محمدعلی همایون، دولت و جامعه در ایران انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (مرکز، تهران ۱۳۷۹) ص ۱۱۶ و ۱۱۷
۲۳. کاتوزیان محمدعلی همایون کاتوزیان، چهارده مقاله در ادبیات و اجتماع فلسفه و اقتصاد (نشر مرکز تهران ۱۳۷۵) ص. ۵۸
۲۴. همان ص. ۶۲
۲۵. الگار، حامد، دین و دولت در ایران نقش علمادر دوره فاجاریه ترجمه ابوالقاسم سری (تهران انتشارات طوس ۱۳۶۹) ص ۳۷۴ تا ۳۷۲
۲۶. براون، ادوارد، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه مهدی قزوینی (کویر تهران ۱۳۷۶) ص ۱۳۳
۲۷. حائری، عبدالهادی، آزای سیاسی اجتماعی و اقتصادی از دیدگاه اندیشه‌گران، گذری بر نوشته‌های پارسی در دو سده واپسین (انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، مشهد ۱۳۷۴) ص ۱۰۷
۲۸. ناطق، هما و آدمیت، فریدون، افکار اجتماعی سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار (انتشارات آگاه ۱۳۵۶) ص ۹۹
۲۹. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت (انتشارات پیام، تهران ۲۵۳۵) ص ۱۵۱-۱۵۲
۳۰. همان ۱۴۸ و ۱۴۹
۳۱. بی‌نا، رؤیای صادقه و لباس التقوی، به کوشش صادق سجادی و هما رضوانی (نشر تاریخ ایران ۱۳۶۳) ص ۲۱ الی ۴۷
۳۲. میرزا ملکم خان، روزنامه قانون، به کوشش و مقدمه همانا طق (انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۵) ص ۲
۳۳. طالبوف، عبدالرحیم، مسالک المحسنین، به همت محمد رضانی (چاپ‌خانه کلاله خاور، تهران، بی‌تا) ص ۲۴۴
۳۴. طالبوف، عبدالرحیم، سیاست طالبی، به کوشش رحیم رئیس‌نیا و دیگران (انتشارات علم، تهران ۱۳۵۷) ص ۱۵۰ و ۱۵۱-۱۵۷

۳۵. کرمانی، پیشین ص ۲۰۴ تا ۲۱۳
۳۶. عارف قزوینی، کلیات دیوان {به کوشش} عبدالرحمان سیف آزاد (امیرکبیر تهران ۱۳۴۷) ص ۲۰۶
۳۷۰. کرمانی، پیشین ص ۲۲۳
۳۸. روزنامه نسیم شمال، شماره ۱ مورخ دوم شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری
۳۹. لاهوتی ابولقاسم، دیوان اشعار (انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۵۸) ص ۵۱۰
۴۰. فراهانی، ادیب‌الممالک، دیوان کامل اشعار، به اهتمام وحید دست‌گردی (فروغی تهران ۱۳۵۵) ص ۵۱۵
۴۱. صفائی ابراهیم، تاریخ مشروطه به روایت اسناد (انتشارات ایرانیان ۱۳۸۱) ۸۱ تا ۸۵
۴۲. زیبا کلام، صادق، تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۲۰ - ۲۲ (سمت تهران ۱۳۸۳) ص ۲۳
۴۳. آدمیت، پیشین ۲۵۳۵ - ۴۳۲
۴۴. اتحادیه (نظام مافی) منصوره، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه (نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵) ص ۲۵ تا ۵۱
۴۵. قنبری، داریوش، دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران (انتشارات تمدن ایرانی، تهران ۱۳۸۵) ص ۱۵۸
۴۶. آفاری، ژانت، انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶ - ۱۹۱۱ ترجمه رضا رضائی (بیستون، تهران، ۱۳۷۹) ص ۳۳۷

